

ترجمه: هنر، حرفه یا علم؟

آندره لفور

ترجمهٔ اکرم حسینی

ترجمه همواره نوعی حرفه به شمار آمده است؛ بعد از آن که به دیدهٔ حقارت در آن نگرستند و "حرفه" به شمارش آوردند به مقام شامخ "هنر" نائل شد؛ و زمانی هم به علم تبدیل خواهد شد. اگر کسانی که بطور کلی به آن توجه دارند یا به ویژه به آموزش آن می‌اندیشند، دست از دفاع یا تقلید از مفهوم رایج علم در قرن نوزدهم بردارند. مفهومی که دانشمندان مدت‌هاست مردودش دانسته‌اند، اما تاکنون بارها و بارها روح مجدد یافته و می‌توان گفت بلاگردان کسانی شده که در وادی علوم انسانی گام نهاده‌اند و هرزگاهی حساس می‌کنند باید از خود و تلاش شان دفاع کنند!

به احتمال زیادی ترجمه نخست به عنوان "حرفه" موجودیت یافته، چنان که در سومر و کد لازم بود معاملات بازرگانی و قراردادهای تجاری در محیطی دو زبانه ترجمه شوند. مسلماً اولین مترجم‌ها در واقع "مترجمانی شفاهی" بودند که از پیشبرد موفقیت‌آمیز مذاکراتی که ترجمه می‌کردند، منافع عایدشان می‌شد؛ یعنی حق ترجمه‌شان در صورتی پرداخت می‌شد که مذاکرات به سر انجام برسد. وگرنه بی‌نصیب می‌ماندند. امکان یادگیری ترجمه از پنج هزار سال پیش وجود داشت. و این حرفه نوعی فرایند مذاکره بین دو فرد با پیشینه‌های فرهنگی متفاوت محسوب می‌شد.

رومیان ترجمه را نه هنر بلکه تمرینی می‌دانستند برای کسب مهارت در کاربرد کلام؛ آنها معتقد بودند که ترجمه متون مناسب به بهبود کیفیت سبک نگارش فرد می‌انجامد. همین نگرش تا حدود هفتاد سال پیش دلیل اصلی تدریس زبان لاتین و یونانی کلاسیک در مدارس غربی بود که در قرون وسطی به مرحله اجرا درآمده بود و در عهد رنسانس مورد توجه مجدد قرار گرفت. در این عهد، ترجمه نه فقط در شکل دادن به سبک فردی مترجم بلکه در غنا بخشیدن زبان او

که می‌بایست در برابر زبان لاتین و یونانی باستان عرض اندام می‌کرد. اهمیت شایانی یافت. از دوره اسکالیگر^۱ به بعد، بیشتر بوطیقاها و کتب راهنمای فن بلاغت شامل فصلی راجع به ترجمه نیز می‌شدند. از آن جا که نویسندگان این کتب گمان می‌کردند هر کسی قادر است چگونگی آفرینش ادبی را بیاموزد، پس از نظر ایشان هر کسی هم می‌توانست ترجمه کند. البته در آن زمان ترجمه‌های غیرادبی نیز فراوان بود، اما باید بپذیریم که همه ادبا به کمک همین کتابهای راهنما در حرفه‌شان مهارت یافتند.

اما ظهور رومان‌تیسیم، اوضاع را کاملاً دیگرگون کرد. نگارش دیگر پیشه‌ای صاف و ساده محسوب نمی‌شد بلکه الهامی بود الهی، خاص برگزیدگان و بس. آنگاه که نگارش بار دیگر حاصل کار اصیل نویسندگان مستعد قلمداد شده، ترجمه از جایگاه پیشین فرو افتاد. ترجمه هنوز هم نوعی حرفه به شمار می‌آمد اما نه حرفه‌ای صادقانه، از آن جا که جنبه اقتباسی آن بسیار بود. پس هر کسی می‌توانست ترجمه کند، و چون هر کسی می‌توانست ترجمه کند، کمتر نیاز به آموزش داشت و همچنین تعداد افرادی که توانایی ترجمه داشتند بیش از حد نیاز بود و بدین ترتیب لازم نبود مترجمان حق الزحمه‌ای دریافت کنند! اما پس از مدتی، اوضاع نابسامان ترجمه کمی رو به بهبود نهاد، چون برخی نویسندگان بزرگ خود دست به کار ترجمه شدند؛ ولیند^۲، شلگل^۳ و تی‌یک^۴ ترجمه‌های هنرمندانه‌ای از آثار شکسپیر به زبان آلمانی ارائه کردند؛ در دورانی که هر کسی به خود اجازه ترجمه می‌داد، آنها در آفرینش این هنر کلامی، کمابیش صلح‌امانت و صداقت را رعایت کردند.

براستی جای تعجب است که مفهومی که رومان‌تیک‌ها از ترجمه به دست دادند، تاکنون به اعتبار خود باقی است و عامه مردم هنوز ترجمه را با همان تعریف می‌شناسند. با گذشت صد و شصت سال از عمر رومان‌تیسیم، چهره دنیا عوض شده اما خود آنگاه جمعی عامه مردم لزوماً تغییری نپذیرفته است. ترجمه دیگر بار آموزش داده می‌شود اما بیشتر ترجمه متون غیرادبی مورد نظر است که البته هنوز گهگاه عملی کم ارزش محسوب می‌شود، گرچه همه می‌دانیم که فرهنگ ما شاید

۱- Scaliger: یونیوس سزر اسکالیگر، محقق و دانشمند ایتالیایی

۲- Wieland

۳- Schlegel

۴- Tieck

نمی‌توانست بدون ترجمه مثلاً کتابچه‌های آموزشی کامپیوتر و امثال آن به حیات خود دمه دهد. امروز ترجمه دیگر بار آموزش داده می‌شود و حتی موضوع تفکر این و آن شده است. یکی از تحولات اسف‌انگیز بشر در دهه‌های اخیر این بوده که آموزش دهندگان فن ترجمه ناخودآگاه - شاید به این دلیل که غالباً ترجمه متون فنی را آموزش می‌دهند - بر این باورند که تفکر در باب ترجمه یعنی بلافاصله به یاد شخص "مترجم" افتادن. پس نمی‌توان به حوزه‌هایی وسیع‌تر چون مطالعات فرهنگی، ادبی و میان فرهنگی ربطش داد. این طرز تفکر که شدیداً بر ذهن مدرسین ترجمه و نظریه‌پردازان آن مستولی شده، محصول این عقنقاد بی‌اساس است که کسانی که در سطوح گسترده به مور مربوط به ترجمه می‌نویسند، نسبت به دیگران احساس برتری می‌کنند. در دنیای روبه رشد ترجمه، همیشه مشکلات بی‌شماری وجود دارد و این سبب می‌شود که دست‌اندرکاران آن قادر باشند در کنار هم، با آرامش و حتی در موقعیت‌هایی که می‌توان از ماحصل تلاش دیگران به نفع خود استفاده کرد، به حل این بین مشکلات بپردازند.

قطعاً چنین فرایندی را باید بر شالوده‌ای علمی بنا نهاد البته تا جایی که با دو معیار متمایز کننده تحقیقات علمی از غیر علمی مغایرتی نداشته باشد؛ تحقیقات علمی، حداقل در صول بنیادین مربوط به حوزه‌های میان ذهنی قابل ابطال‌اند. همچنین تحقیقات علمی نهایتاً به برنامه‌ای تحقیقاتی ختم می‌شوند که نتایج پژوهش را یکدست و مقبول جلوه می‌دهد و بدین ترتیب احساس پیشرفت و غالباً خود پیشرفت را به ارمغان می‌آورد. از آن جا که علم باید فارغ از تردید باشد پس از هرگونه مفهوم نمادین و اسرارآمیز به دور است؛ هر مطلبی که قابلیت نظم‌بندی و صورت‌بندی نداشته باشد در حوزه علم نمی‌گنجد. پس علم نوعی دیدگاه است که امروزه مسؤول گردآوری و تولید دانش به حساب می‌آید.

مطالعات ترجمه، علمی نخواهند شد مگر زمانی که افراد گوناگونی که بازبر مجموعه‌های متنوع آن از جوانب مختلف ارتباط دارند، قاطعانه طرحی نو دراندازند و هر بار زبان روز آمد تازه‌ای را به کار گیرند که - مثل شالوده‌شکنی - هرگز و با هیچ فرضیه‌ای، به نادرستی متهم نشوند. اما بدیهی است که مطالعات ترجمه باید در مسیر تکاپو برای علمی شدن - به منتهی که قبلاً اشاره شد - نفعی هم داشته باشد. البته اگر متصدیان آن هنوز بر این باورند که به خاطر نقشی حیاتی که در فرهنگ‌سازی، خلق و به جریان انداختن سرمایه فرهنگی ایفا می‌کنند، مستحق تکریم‌اند.